

درس پانصد و هفتاد و ششم

فصل الخطاب در مسئله اختلاف در ماهیت

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم
بسم الله الرحمن الرحيم

کلام در مطلب مشاء بود و تبیین و توضیح مرحوم آخوند نسبت به مقام اول که تعلق تشکیک به ماهیات و عدم تعلق تشکیک به ماهیات بود. مسئله به اینجا رسید که مرحوم آخوند نظر مشاء را نسبت به عدم تعلق تشکیک بیان کردند و همان طور رواقیون که به استناد کلام شیخ اشراق قائل به تشکیک در ماهیات بودند.

وجود امتیاز در فرد خارجی، نه در اصل جنس

صحبت در مقام حکومت و فصل خطاب در این مسئله به اینجا رسید که خود اصل جنس تشکیک بر نمی دارد و خود کیف و کم قابل برای تشکیک نیستند بلکه در اینجا فرد خارجی است که در آن فرد امتیازی هست که آن امتیاز [آن] را از فرد دیگر جدا می کند، نه اینکه در صدق خود اصل کیف مطلق و یا مقدار مطلق در او این اختلاف وجود داشته باشد و به عبارت دیگر در خود اصل سواد مطلق اختلاف وجود ندارد، در فرد خارجی اختلاف وجود دارد که آن اختلاف فرد خارجی موجب اختلاف در صدق مشتق خواهد شد.

شما به یکی می گوئید: اسود. به یکی می گوئید: **أشدُّ سواداً**. به یکی می گوئید: **أخفُّ سواداً**. خود صدق مشتق - نه مبدأ اشتقاق - به خاطر امتیاز خارجی فرد اختلاف پیدا می کند و افعال التفضیل می گیرد. این سواد فی حد نفسه این کار را انجام نمی دهد بلکه آن امتیاز است که موجب این خواهد شد و همان فصل او خواهد شد. در واقع ما می توانیم شبیه فصل بگوئیم، نه خود فصل. گرچه در اینجا مرحوم آخوند به عنوان فصل ذکر کرده اند و لکن منظور ایشان در اینجا شبه فصل است یعنی خود آن مشخصه خارجی می آید و افراد آن سواد و خود فرد را به جنس و فصل هایی تبدیل می کند. یک جنس آن سوادیت در فرد است و مابه الامتیاز یک فصل آن عبارت از همان خصوصیت نوعیه آن فرد است که آن خصوصیت نوعیه موجب شده است که صدق مشتق بر او اشد و اقوی باشد.

بنابراین مشائین با این طرز بیان تشکیک را از نفس ماهیت سواد مطلق برداشتند و این بار را از دوش کیف کنار گذاشتند و بار اشدیت و اخفیت و ثقل را بر آن فرد خارجی بار کرده اند. گفته اند که آن فرد خارجی دارای چنین خصوصیتی است که ما بین آن و فرد دیگر اختلاف می بینیم ولی این حکایت از آن اختلاف در

اصل آن فرد نمی‌کند. مثلاً الآن این فرشی که در اینجا در این قسمت از حجره هست نسبت به فرش دیگر بزرگ‌تر است و این اکبر از این فرش است، حالا که این فرش نسبت به آن فرش بزرگ‌تر است، آیا جنس و فصل خود این فرش و سجّاد تفاوت کرده‌اند؟ نه! مادهٔ این فرش هرچه هست مادهٔ آن‌هم همان است و تفاوت نمی‌کند و صدق فرش و سجّاد نسبت به هر دو یکسان است؛ هم به این سجّاد گفته می‌شود و هم به آن فرش، این مسئله گفته می‌شود و از این نظر تفاوت ندارند.

شما می‌گویید: عجب فرش بزرگی است! در این عبارت عجب فرش بزرگی است، تعجب روی نفس خود ماهیت فرش و آن ماده نیامده است بلکه این تعجب روی حجم و سطح آن آمده است، نه روی خود فرش. خود فرش فی حدنفسه هیچ تفاوتی با آن ندارد، به همان مقدار که عنوان ماهیت سجّادیت بر این فرش صدق می‌کند، به همین مقدار بر آن فرش هم صدق می‌کند که این مربوط به ماده است اما از نظر مساحت؛ مساحت بیشتر این فرش از آن فرش که موجب تعجب انسان شده است خود مساحت گرچه اعظم از مساحت دیگری است و لکن در صدق مساحت فرقی نمی‌کند؛ مساحت مساحت است، چه مساحت یک متر در یک متر و چه مساحت صد متر در صد متر باشد هر دو **مساحت** و **حجم**. و اما این اعجابی که از این مساحت هست به خاطر نفس فرد خارجی است یعنی فرد خارجی در اینجا مساحت این سطح، موجب اعجاب انسان خواهد شد نه اینکه خود مساحت مطلق برای انسان این مسئله را می‌آورد. همین طور نسبت به سواد وقتی که شما سواد را یک مفهوم خاصی می‌دانید این سواد که دارای مفهوم خاص است، خودش اقتضاء کم و زیاده نمی‌کند، اقتضاء قلت و کثرت نمی‌کند، اقتضاء اولویت و اولیّت نمی‌کند، خود اینها فی حدنفسه اطلاقی دارد که آن اطلاق، ماهیت سواد و ماهیت کیف را تشکیل می‌دهد و خود نفس اطلاق آن ماهیت را تشکیل می‌دهد منتها همان طوری که این ماهیات در خارج افراد مختلف دارند، این اطلاق هم در خارج، افراد مختلف دارد. همان طوری که انسان در خارج افراد مختلف دارد، این اطلاق هم در خارج افراد مختلفی دارد و این ماهیت هم در خارج افراد مختلفی دارد و این اختلاف در ماهیت موجب اختلاف در [اصل] نخواهد شد و بیان مرحوم آخوند در اینجا این است که اگر قرار باشد که خود ماهیت به لحاظ اختلاف خارجی، تشکیک قبول کند و تشکیک را بپذیرد بنابراین مسئله در مورد انسان هم صدق می‌کند چون در بعضی از موارد خصوصیت آثار مختصهٔ انسان در یکی بیشتر است. فرض کنید یکی استعدادش بیشتر از استعداد دیگری است لذا باید بگوییم: انسانیتش بیشتر است! یکی حدّت و ذکائش از دیگری بیشتر است لذا باید بگوییم: انسانیت در او بیشتر است! یا مثلاً در یک زمان یک قسم خاصی از انسان بیشتر است؛ زن‌ها بر مردها غلبه کنند و سه برابر باشند لذا باید بگوییم که اینها انسانیتشان بیشتر است! در حالی که این محلّ تأمل است! یا در بعضی از اوقات تعداد بچه‌ها بیشتر از مردها و پیرها است و چون ظهور آثار این جنس و ماهیت در خارج الآن بیشتر است بنابراین صدق

این ماهیت به این صنف بیش از صدق این ماهیت بر صنف دیگر است! فرض کنید که زمانی بیاید و کل جمعیت زمین از پیرمردها صد هزار نفر شوند و بقیه همه جوان باشند، می‌گویند که در زمان ظهور حضرت همه جوان می‌مانند، ما چنین چیزهایی شنیدیم!

خنک آن زمانی که ساقی تو باشی *** بریزی تو بر ما قدح‌های جانی
ز سر گیرد این دل عروج منازل *** ز سر گیرد این تن مزاج جوانی
خنک آن زمانی که هر پاره‌ما *** به رقص اندر آید که رَبِّی سَقَانِی^۱

خلاصه در آن زمان همه جوان می‌مانند و دیگر مسئله معلوم است! فرض کنید که حضرت عنایتی می‌کنند، دوائی می‌آورند، گیاهی یا چیزی به مردم می‌دهند تا بخورند تا همه اینها جوان بمانند و مشکلات هم حل شود و طبعاً شما می‌دانید که ۹۸ درصد مشکلات به همین مسائل برمی‌گردد و دیگر طبعاً محاکم و محل اختلاف - اخیراً درآمده است، چه می‌گویند؟! حل اختلاف - و امثال ذلک هم کم‌کم منتفی می‌شود و علی‌کل‌حال اینها مسائل مهمی است! یا اینکه بالأخره از این دود و گاز و چیزهایی که برای سلامتی انسان مضر است بساطش برچیده می‌شود و کیفیت تغذیه‌ها همه عوض می‌شود.

راه کار طب قدیم برای افزایش عمر

علی‌کل‌حال خیلی مطالب هست که ما به آنها جهل داریم و خود اطباء هم می‌گویند و درباره این مسئله در طب قدیم صحبت شده است که اگر انسان هر ماده‌ای را در موقع خاص نیاز بدن به بدن برساند [عمر بیشتری خواهد داشت]. در طب قدیم در وهله اول بقای عمر را بر آرامش اعصاب می‌دانستند و می‌گفتند این مسئله در درجه اول اثر حیاتی نسبت به سلامتی و مرض دارد، در وهله دوم اقتضاء و نیاز هر مزاج انسان نسبت به اکل و شرب او است. این دو قضیه اگر مراعات شود عمر بشر حدی ندارد و این اصلاً مبنای طب قدیم بود و می‌گفتند که حداقل حداقل مسئله عمر، باید چهارصد سال باشد و بیشتر هم که [مطلوب است] و بر همین اساس است آنهایی که عمر می‌کردند.

کیفیت نامناسب اکل انسان فی زماننا هذا

الآن که اصلاً به‌طور کلی همه چیز به هر نحوی تغییر کرده است و با این وضع و اوضاع معلوم نیست که چه خواهد شد! خواب شب‌ها ساعت یک نصف شب! از آن طرف صبح نیم ساعت یا یک ساعت بعد از آفتاب [بیدار می‌شوند]! نه خواب معلوم شد و نه غذایی! شب که نباید چیزی خورد، می‌خورند و آن وقت صبح که

^۱ . دیوان شمس، غزل ۳۱۱۹.

مهم است، بیدار می‌شوند و سرکار می‌روند و انگار نه انگار! نه چایی می‌خورند نه چیزی و اصلاً به‌طور کلی کل سیستم بدن تغییر کرده است، سیستم تغذیه و آرامش و مقدار فعالیت عوض شده است.

بنابراین باید صدق انسان بر آنها بیشتر باشد درحالی که مطلب به این کیفیت نیست لذا مرحوم آخوند می‌فرماید که اشکالی که صاحب مطارحات شیخ اشراق بر مشائین وارد کرده‌اند بر اینکه شما که در اینجا می‌گویید: آن مابه‌الاجتلاف در افراد خارجی فصل منوع سواد است پس چطور خودتان در بحث اجناس می‌گویید که این جنس قبول شدت و ضعف نمی‌کند؟ اگر قرار بر این باشد که برای اصل سواد، فصل منوع وجود داشته باشد پس خود سواد نسبت به فصل منوع «جنس» می‌شود. وقتی که سواد جنس شد پس ما می‌بینیم که در خود سواد شدت و ضعف وجود دارد یعنی خود سواد که جنس است قابل شدت و ضعف به واسطه فصل خودش است و شما گفتید که جنس شدت و ضعف بر نمی‌دارد و نسبت به همه افرادش یکسان است.

الآن این گربه‌ای که در این صحن راه می‌رود و در مرأی و منظر ما هست و شما نمی‌بینید، این حیوان به همان تعداد از حیوانیت سهم برده است که بنده و سرکار حیوان هستیم، ناراحت نشوید! به ما اعتراض نکنند که شما خودتان را با ما قیاس کردید و ما معصوم هستیم و شما اوضاعتان این‌طور است! این به همان مقدار حیوان است که ما به همان مقدار حیوان هستیم! حالا فصل آمده است و او را از ما جدا کرده است باعث نشده است که صدق حیوانیت در ما بیش از او باشد یا در او بیش از ما باشد. فصل فرقی نمی‌کند یکی است الا اینکه فقط نوع این جنس تغییر می‌کند و شیخ اشراق می‌فرماید که شما که فصل گرفتید، اشکال دارد.

مرحوم آخوند می‌فرماید که این منظور مشائین از فصلی که در اینجا است فصلی نیست که به خود جنس برمی‌گردد بلکه این فصل، فصل فرد خارجی است، نه فصل سواد مطلق! سواد مطلق یک حقیقتی است که جنس و فصلش در همان مقوله خودش هست و کم‌وزیاد هم نمی‌شود. این سواد عبارت از لونی است که قابض بصر است و لون بودنش جنسش می‌شود و قابض بصر بودن فصلش می‌شود و مسئله همین جا تمام می‌شود.

حالا این مفهوم در خارج افراد مختلفی دارد، آن افراد مختلف خارجی به‌عنوان فردیت برای او است که آن فردیت خارجی جنس و فصل دارد. **أمرٌ مشتركٌ بین الأفراد**. یا مثلاً **له لونٌ** که دارای خصوصیتی است و آن مشترک است و آن فرد فصلی دارد که این است که هر فردی که این خصوصیت را داشته باشد رنگ سواد آن بیشتر از اوست. آن «این خصوصیت را داشته باشد» به سواد ارتباط ندارد بلکه به خود آن خصوصیت فردیت کار دارد که آن فردیت سواد را از فردیت سواد دیگر تمیز می‌دهد، اسم آن را فصل گذاشته‌اند پس فصلی که در اینجا منظور مشائین است، نه فصل در خود ماهیت سواد است بلکه فصل در فردیت خارجی است که آمده

است.

البته مرحوم حاجی در اینجا توضیحی دادند که خیلی پیچیده است و خیلی خلاصه و ساده‌اش این است که بنده در اینجا خدمتان عرض کردم.

بنابراین دیگر اشکال به مشائین وارد نمی‌شود که اینها گفته‌اند که سواد دارای جنس و فصل است. این مسئله تمام شد و حکومت مرحوم آخوند در باب مقام اول این بود که حق با مشائین است و ماهیات شدت و ضعف بر نمی‌دارد و مسئله سواد که در اینجا مطرح است، خود اصل سواد این عبارت از یک حقیقت مطلقه است که آن عبارت از مرتبه خاصی است که این خصوصیت را دارد.

بررسی مسئله اشتداد در مورد مقدار و کم

حالا صحبت در این است که آنچه را که به نظر بنده در اینجا می‌رسد این است که ما بین کم و کیف باید تفاوت قائل شویم که خود مرحوم آخوند بعداً این مسئله را در مقام چهارم یا در مقام سوم بیان می‌کنند که آیا کم و کیف باهم فرق می‌کنند یا نه؟ اما قبل از اینکه به آنجا برسیم ما این مطلب را در اینجا در مقام اول به نحو اجمال می‌گوییم و بعداً در آنجا خود مرحوم آخوند توضیح می‌دهند گرچه در آنجا هم نظر ما با نتیجه‌ای که ایشان می‌گیرند تفاوت دارد.

مسئله در مورد مقدار و کم به همین نحوه‌ای است که مشاء قائل هستند یعنی در خود مقدار، شدت و ضعف معنا ندارد. همان‌طوری که خدمت دوستان عرض کردم مقدار عبارت از فاصله بین دو نقطه است، حالا معنا ندارد که در فاصله بین دو نقطه کم و زیادی باشد. فاصله بین دو نقطه را مقدار می‌گویند حالا این فاصله بین یک سانت باشد یعنی از رأس ابتداء یک سانت تا انتهای یک سانت که ده میل است این فاصله باشد یا فاصله بین قم و طهران باشد، این تفاوتی نمی‌کند و هر دو «مقدار» هستند. خود آن فرد مقدار در خارج تفاوت دارد ولی اصل خود مقدار فرق نمی‌کند یعنی نفس خود مقدار **الفاصله بین النقطتين**، این چه تفاوتی می‌کند؟! این فاصل بین دو نقطه وقتی یک مفهوم اطلاقی است، این **فاصله بین النقطتين و الحد بین النقطتين فی بعد الواحدة** نه زیاد است و نه کم است! هیچ کدام نیست.

حالا این **فاصله بین النقطتين** که در خارج می‌آید، در این کتاب از اول این جلد تا آخر این جلد می‌شود. در این فرش از اول این فرش تا انتهای فرش می‌شود. در این مسافت از اول قم تا طهران می‌شود. در قد انسان از ناخن پا تا موی سر می‌شود. آن **فاصله بین النقطتين** در خارج مصادیق مختلفی دارد. در خود مفهوم **فاصله بین النقطتين** ما افعال التفصیل نداریم، ما «فاصله‌تر» نداریم! لذا شما افعال التفصیل به خود فاصله و مقدار نمی‌توانید بار کنید. فاصله‌تر! محدودتر! حدتر! معنا ندارد! حد یعنی حد؛ یعنی امری که ابتداء و انتهایش

مشخص است، این حد می شود لذا این افعال التفصیل بر نمی دارد و لکن در خارج که آن فاصله را نگاه می کنید، آن امر خارجی که هیچ ربطی به این مقدار ندارد و یک فرد خارجی است، [آن وقت] می گوید: «طول بیشتر»، اطول نسبت به یک امر دیگر. این اطول که نسبت به یک امر دیگر می آید خود مقدار را افعال التفصیل نمی دهد بلکه در فرد افعال التفصیل می دهد. این مسئله مربوط به کم بود.

اما در مسئله کیف به نظر می رسد که حق با صاحب مطارحات و رواقیین باشد، چرا؟ چون در مسئله کیف مثلاً در سواد که در نظر بگیرید، ما خود مفهوم سواد را در ذهن خود دارای شدت و ضعف می بینیم اصلاً به فرد کار نداریم. خود مفهوم سواد که عبارت از قبض بصر است، قبض بصر که یک اندازه نیست. من الآن یک مثال می زنم؛ می خواهم دستم را ببندم، الآن انگشتان من باز است و الآن در یک حرکت وضعی شما می بینید دارای وضع متغیر می شود، حالا که باز است این انگشتان شروع به بالا آمدن می کند، اینجا را بسته نمی گویند، هنوز هم بسته نمی گویند، نگاه کنید! حالا همین که به اینجا رسید می گویند که دست در حال بسته شدن است ولی هنوز یک مقدار مانده است، یک فشار بیشتر می دهم دوباره بیشتر بسته می شود و دوباره یک فشار بیشتر می دهم تا جایی که دیگر فشار فایده ندارد و خود دستم درد می گیرد. این دست از آن نقطه ای که این وضع [در حال بسته شدن است] تا نقطه آخر صدق قبض در ید می کند و در تمام مواردش به آن قبض می گویند و **بینهما متوسطات**.

حالا در این صدق قبض کردن نگاه کنید آن وقت می گوید که آقا دستشان را بیشتر بسته است! باز کن پول را بده! چنان گرفتی و نمی دهی و سفت چسبیدی. یک وقت این طور [باز] است بر می دارند، یک وقت چنان سفت می چسبند که عزرائیل هم نمی تواند از تو بگیرد، این طوری قبض می کنی! یک وقت شل است و عزرائیل می تواند مقداری انگشتان را باز کند. آدم اگر می بندد [حداقل] سفت نبندد، [نه اینکه] چنان ببندد که عین آهن شود که آن هم مجبور است جوشکاری برود و جوش را باز کند لذا آدم خیلی دردش می آید! نه مقداری راحت باشد.

اینکه الآن در این حالت قبض هست، الآن ما در خود مفهوم قبض تفاوت می بینیم و به مصداق کار نداریم یعنی ما می بینیم که خود مفهوم قبض از نظر مفهومیت در ذهن دارای مراتب مختلف است و اصلاً ما به فرد خارجی کار نداریم. بله! مقدار دارای مراتب نیست، مقدار **الحدّ بین النقطتين** است، این مرتبه ندارد، حدّ بین دو نقطه که کم و زیاد ندارد. اینکه می خواهد برای فرد خارجی منطبق شود کم و زیاد دارد ولی در مورد کیف یا در سایر مقولات دیگر، این مسئله هم در آنجا می آید مثلاً در مورد خود کم و در مورد وضع، به خصوص این قضیه در آنجا هست که آن نحوه وضع در آنجا صدق می کند یا در خود نفس حرکت، اشتداد و وضعی که در حرکت هست، این اشتداد و ضعف در خود ماهیت حرکت هست یا در فرد خارجی هست؟! ما در مفهوم

حرکت، اشتداد و ضعف می بینیم.

تعریف حرکت

حرکت یعنی **الخروج من القوة إلى الفعل**. این را حرکت می گویند. حالا خروج، نفسی باشد یا خروج ماده باشد یا خروج زمانی باشد یا خروج مکانی باشد یا خروج کیف باشد. وقتی که لونی از مبدائی به یک مبدأ دیگر حرکت می کند، این خروج از قوه به فعل در آنجا محقق می شود و خود نفس این خروج از یک جا به یک جای دیگر، [در مورد] خود خروج ممکن است که این طور بگوییم که در آن اشتداد هست و در نفس خود خروج این مسئله اشتداد وجود دارد و همین طور این مثال مسلّمش که می توان در مورد آن محکم گفت، مسئله کیف است که مسئله سواد باشد.

شما شیرینی را در نظر بگیرید، حالا ایشان مثال می زند. آیا خود مفهوم شیرینی دارای مراتب نیست؟! ما اصلاً به فرد کاری نداریم. بفرض می گوییم که این مفهوم شیرینی از خارج آمده است، درست است ولی همان افراد خارجی که موجب تصور مفهوم حلاوت در ذهن شده اند همانها موجب شده اند که نفس حلاوت در ذهن دارای مراتبی شود، نه نفس افراد خارجی. لذا ما آن حالتی را که از حلاوت در ذهن احساس می کنیم، حالت فرق می کند و عکس العمل ما هم فرق می کند. یک وقت شیرینی، شیرینی خیلی کم است مثل سیب که هنوز هم خیلی خوب نرسیده است، شیرینی و حلاوتش قلیل است. حالا وقتی که شما این سیب را می خورید چه حالی برای شما پیدا می شود؟ چه وضعی برای شما پیدا می شود؟ یک احساسی از این شما دارید. یک وقت هم شما عسل در دهانتان می گذارید، تغییری در شما پیدا می شود، یک احساس از این دارید، به خاطر عسل این حالت برای شما پیدا نشد، به خاطر شیرینی این حالت پیدا شده که اگر به جای عسل یک ماده دیگری بود دوباره همین حالت برای شما پیدا می شد، بحث فرد نیست بلکه بحث خود مقدار حلاوت است که برای انسان پیدا می شود. لذا در اینجا می توانیم بگوییم که از یک نظر این صاحب مطارحات و رواقیون که قائل به اختلاف در ماهیت به طور مطلق در مورد کم و کیف و امثال ذلک شده اند، مطلب آنها **من جهةٍ صحیحٍ و من جهةٍ سقیمٍ**. در مورد کم و بعضی از موارد سقیم است اما در مورد کیف یا حرکت و امثال ذلک این مسئله در آنها می آید بدون اینکه اشکالی در اینجا متوجه باشد.

فمعنى الأشدية و الأزيدية يرجع عند هؤلاء إلى كون أحد الفردين في نفسه بحيث ينتزع منه العقل بمعونة الوهم مثل الفرد الآخر مع تجويز زيادة^۱.

معنای اشدیت و ازیدیت در نزد آقایان مشاء دو فرد فی نفسه به حیثی است - نه خود ماهیت سواد - که

^۱. الحکمة المتعالیة، ج ۱، ص ۴۳۵.

در فرد خارجی تمام اختلافات به فرد برمی گردد که عقل به کمک وهم از این انتزاع می کند یعنی وهم در اینجا فرد دیگری درست می کند، عقل مابه‌الاشتراک و مابه‌الاجتلاف درست می کند. آن قوه‌ای که صور ذهنیه ایجاد می کند قوه عاقله نیست بلکه قوه واهمه است منتها آن مابه‌الاشتراک و مابه‌الاجتلاف را عقل انجام می دهد. یک فرد دیگر انتزاع می کند و تجویز زیاده؛ این تجویز زیاده کاری به خود ماهیت ندارد.

لا ازدياد طبيعة العام بعينها في بعض الأفراد و لا بأكثرية ظهور آثار الكلّي في بعض الأفراد كما فسّرهُ بعضهم و إلا لكان كثير من الذاتيات قابلاً للشدة و الضعف كالإنسان مثلاً.

کاری که در اینجا هست به ازدیاد خود طبیعت عام به عینه در بعضی از افراد بر نمی گردد. طبیعت عام یکی است، متواطی است. سواد یکی است، طبیعت عام زیاد نمی شود بلکه خود فرد در اینجا زیاد می شود.

این طور هم نیست که شما بگویید که حالا طبیعت عام نمی شود ولی ظهور آثار کلی در بعضی از افراد بیش از ظهور آن کلی در بعضی دیگر است همان طور که بعضی از اینها این تشکیک را به این تفسیر کرده اند و گفته اند که بله، طبیعت زیاد نمی شود ولی آثار آن طبیعت زیاد می شود؛ مثلاً عقل یکی بیشتر است، استعدادش بیشتر است، از نظر خصوصیات جسمانی و روحانی تفضیل دارد و الا اگر این را تشکیک بگویند آن وقت انسان هم قابل شدت و ضعف می شود. اگر یکی قدش بلندتر است باید بگویند که او آدم تر است یعنی یکی که به منار برسد، دیگر خیلی آدم است!

لاختلاف أفرادها في استنباع الآثار كثرة و قلة قالوا ثم مجرد ذلك ليس تشكيكاً بل هو سبب لاختلاف صدق المشتق من الفردين على معروضيهما كما مرّ فيؤول في الحقيقة إلى الأولوية.

چون افرادش در استنباع آثار مختلف هستند [از جهت کثرت و قلت]. حتی اختلاف در افراد تشکیک نیست، اختلاف در افراد موجب اختلاف در مشتق خواهد شد؛ آن اسود از دو فرد بر معروضش و الا به خود اختلاف آنها تشکیک نمی گویند چون دو فرد جدای از هم هستند و ربطی به هم ندارند. این آقا قدش یک متر است و آن آقا قدش سه متر است، خود اینها گرچه اختلاف دارند ولی اختلافشان تشکیک ندارد چون ارتباطی باهم ندارند. چون هر دو موجب صدق مشتق می شوند و آن مشتق موجب اختلاف خواهد شد و در حقیقت به اولویت برمی گردد.

و الحاصل أنه لا يتحقق عندهم في السوادين ما فيه الاختلاف بينهما بل يتحقق في كلّ منهما ما به الاختلاف و هو فصله المنوع له^۱.

حاصل از کلام مشائین این است که در دو سواد آن که در آن اختلاف هست پیدا نمی شود یعنی در آن حقیقت سواد اختلاف نیست بلکه در هر کدام از آنها دو فرد متحقق می شود. مابه‌الاجتلاف که عبارت از فصلی است که فردیت را از آن فردیت جدا می کند، سواد را جدا نمی کند! آن فردیت خارجی جنس می شود و آن خصوصیت سواد که به واسطه آن بر دیگری ترجیح دارد فصل می شود پس این فصل به خود سواد

۱. همان، ص ۴۳۵ و ۴۳۶.

بر نمی‌گردد! در اینجا اشتباه نشود! فصل به آن فردیت خارجی برمی‌گردد یعنی فرد خارجی به‌عنوان فرد جنس و به‌عنوان آتّه اشدّ سواداً، فصل.

بل إنّما يوجد بين الجسمين الشديد السواد و الضعيف السواد ما فيه الاختلاف و هو مفهوم الأوسد فإنّ أحدهما أوفر حظاً مما يُطلق عليه السواد و الآخر أقلّ حظاً منه.

اصلاً این مسئله تشکیک بین دو جسم شدید السواد و ضعیف السواد قرار می‌گیرد که عبارت از مفهوم اسود است، نه سیاه. یکی از این دو تا اوفر حظاً است از آن که سواد بر آن اطلاق می‌شود و دیگری أقلّ حظاً.

و علی هذا لا يُرد عليهم ما ذكره الشيخ الإلهی فی المطارحات بقوله و هؤلاء هم الذين يقولون إنّ السواد الأشدّ یمتاز عن السواد الأنقص بفصل و إذا كان السواد له فصل مقسم فیکون جنساً و هو واقع بالتشکیک فبعض الجنس واقع بالتشکیک و قالوا لا شیء من الأجناس واقعاً بالتشکیک انتهى.

روی این تفسیر و توجیحی که نسبت به کلام مشاء کردیم، دیگر اشکال شیخ الهی در مطارحات وارد نیست که ایشان می‌فرمایند. آنها می‌گویند که از یک طرف سواد اشد از سواد انقص به فصل امتیاز دارد و از طرف دیگر می‌گویند که جنس قابل تشکیک نیست. اگر سواد فصل دارد پس باید سواد جنس باشد که فصل مقسم داشته باشد، پس این جنس هم به‌طور تشکیک نسبت به افراد صدق می‌کند. بعضی از جنس‌ها را می‌بینیم که در عالم خارج تشکیک بردار هستند درحالی که مشائیون و همه می‌گویند که به‌طور کلی جنس قابل تشکیک نیست. این حرف با این حرف چطور جور درمی‌آید!؟

و قالوا لا شیء من الأجناس واقعاً بالتشکیک انتهى ... ما اصلاً جنس نداریم که در این جنس تشکیک

باشد. پس این مطلب صاحب مطارحات که نسبت به مشائیون ایراد می‌گیرند وارد نیست. چرا؟ چون فصلی را که مشائیون در اینجا می‌گویند با فصل در باب ذاتی باب برهان و ایساغوجی فرق می‌کند. آن فصل ذاتی شیء است و این فصل به فردیت خارجی برمی‌گردد و این دو با همدیگر تفاوت دارند. در واقع مثل مشخصات خارجی در این صورت فصل را به این معنا گرفته‌اند.

لذا این مطلب ایشان به حال خویش باقی است و اشکالی نسبت به آن وارد نمی‌شود و با توجه به این مطلب مشخص می‌شود که کلام مرحوم آخوند در باب محاکمه در مقام اول به نفع مشائین تمام شد و قائل به عدم تشکیک در ذاتیات مطلقاً - چه ذاتیات در خود اصل جوهر و چه در مقولات دیگر از اعراض - شده‌اند و آن مطلب ما هم [این بود] که ما می‌توانیم بین خود آن مقولات افتراق قائل شویم و این مسئله تشکیک را نسبت به کیف یا نسبت به وضع و حتی نسبت به حرکت هم قائل شویم. گرچه بعضی‌ها آن حرکت را از مقوله وجود گرفته‌اند ولی ما می‌توانیم به مبنای شیخ اشراق در آن قائل به تشکیک شویم ولی در کم و جوهر و سایر اعراض این مسئله نیست. مثلاً در مورد زمان، زمان زیاد و زمان کم ربطی به زمان ندارد. زمان یعنی فاصله بین حدین و گذشت، حالا این را زمان می‌گوید. بین یک دقیقه و ده ساعت چه فرق می‌کند؟! متنها آن فرد خارجی ده ساعت از خود این یک دقیقه بیشتر است، نه اینکه اطلاق اسم زمان بر او اطلاق اصح و اشد و اولی یا اقوی و

تقدم و تأخر است.
اللهم صلّ على محمد و آل محمد